

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۷)

شنبه ۱۲ - ۰۶ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۲۱ - ۱۲ - ۱۳۹۵ م؛ ۱۱ - ۰۳ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

### I. تفسیر

1. **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي:** به درستی که من خود الله هستم، نیست معبودی به جز من، پس عبادت من کن و بر پادار نماز را برای یاد من!

2. **اشاراتي در باب صلوات:** هم در باب صلوات و هم در باب ذکر، و اسرار و اشارات آن دو، با تفصیل فراوان و جداگانه بحث شده است، در اینجا به چند نمونه بسنده می‌شود.

**اهمیت اقامه نماز:** در قرآن کریم در همه جا مومنان را فرمان به بر پایی نماز می دهد، و از تعبیر اقامه نماز بسیار استفاده می کند. به عنوان نمونه در سوره مبارکه طه خطاب به حضرت موسی (ع) می فرماید: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴: ۲۰ طه)** (همانا من خود همان الله هستم، معبودی نیست جز من. پس پرستش کن مرا، و برپا دار نماز را برای یاد من!) و در سوره مبارکه عنکبوت می فرماید، **"اتل ما أوحى إليك من الكتاب وأقم الصلاة إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر والله يعلم ما تصنعون" (۲۹: ۴۵ العنكبوت)** (آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید!) اقامه یعنی چیزی را استوار یا برجا نگاه داشتن.

**گفته شده است:** بر پا شدن حقیقت و روح نماز به این است که گذشته از تلفظ اذکار قرائت و کلمات ذکر رکوع، سجود، تشهد و مانند آن و صرف نظر از هیئت‌های خاص استوا و انحنای تام و غیرتام و نشستن و نظیر آن و قطع نظر از تصویر مفاهیم اذکار آن در ذهن، پیام اصلی آن از وجود لفظی و ذهنی بیرون آید، و به وجود عینی برسد و در محدوده‌ی روح نمازگزار متمثل گردد، و سپس با سنت و سیرت مستمر او در جامعه جلوه کند و با تبلیغ و تعلیم و تزکیه نفوس مستعد دیگران، آنها نیز به عنوان روح متمثل نماز پرورش یابند، تا حقیقت چیزی که در قرآن مجید، به عنوان ناهی از فحشا و منکر... نامیده شده است در نمازگزار یافت شود.

3. **حدیثی قدسی:** شیخ حرّ املی در الجواهر السنیه (ترجمه: کلیات حدیث قدسی، ص ۲۷۱-۲۷۰) راجع به نماز حدیثی قدسی نقل می‌کند، که به فارسی چنین ترجمه شده است:

شیخ صدوق در کتاب مجالس از علی بن محمد استرآبادی از پدرش از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن عسگری از پدرش از پدراننش از امیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند متعال، نقل کرده که حضرت حق فرمود: من سوره فاتحه الكتاب را میان خود و بندگانم تقسیم کرده‌ام که نصفش مال من است و نصفش مال بندگانم و هر چه که بنده‌ام از من سؤال کند اجابت می‌نمایم. وقتی که بنده‌ای بگوید، **"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"**، خدا- جلّ جلاله- می‌فرماید، **"بنده من با اسم من شروع کرد، و بر من واجب است که اتمام نمایم برایش آموزش را و برکت بخشم او را در احوال."**

و چون بگوید، **"الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"**، خدا- جلّ جلاله- می‌گوید، **"بنده‌ام مرا حمد کرد، و می‌داند نعمت‌هایی که دارد از من است و بلاهایی که هست از ناحیه من می‌باشد که اگر از او بردارم در باره او احسان کرده‌ام. شما ملائکه‌ها را شاهد می‌گیرم که من نعمتهای آخرت را هم به نعمتهای دنیای بنده‌ام اضافه می‌کنم و از او بلاها را دفع می‌کنم، همان طوری که بلاهای آخرت را از او دفع کردم."**

وقتی که بنده می‌خواند، "الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ"، خداوند می‌فرماید: بندهام شهادت به رحمان و رحیم بودن من داد. من هم شما را شاهد می‌گیرم که رحمت خود را در باره او زیادتز کنم و از عطا‌های خود به وی ببخشم.

وقتی که بنده بگوید، "مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ". خداوند متعال می‌فرماید، "من شما را شاهد می‌گیرم که چون او اعتراف به این کرد که من صاحب روز پاداش هستم من هم در آن روز حساب او را آسانتر می‌کنم، حسنات وی را قبول می‌کنم و از گناهانش در می‌گذرم".

و وقتی که بنده در نماز می‌گوید، "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" خداوند می‌فرماید، "بندهام راست گفت، مرا عبادت می‌کند. من شما را شاهد می‌گیرم که برای عبادت این بندهام چنان ثوابی بدهم که مخالفین عبادت او به آن ثواب غیبه بخورند".

و وقتی که بنده می‌گوید، "وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ"، خداوند می‌فرماید، "این بنده از من یاری خواست و به من پناه آورد. من شما را شاهد می‌گیرم که در کارهایش به وی یاری دهم و در سختیها او را حمایت کنم و روز قیامت هم دست او را بگیرم و داخل بهشت بکنم". و وقتی که بنده می‌گوید، "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ"، تا آخر سوره حمد، خداوند می‌فرماید، "این صراط مستقیم برای بنده من است.

آنچه را که از من خواست به وی می‌دهم و او را از هر چه که می‌ترسید امان دادم".

شیخ صدوق این حدیث را در کتاب عیون الاخبار از محمد بن قاسم مفسر از یوسف بن احمد با بقیه سند که در حدیث ذکر شده، نقل کرده است.

#### 4. شرح حدیث فوق: شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه می‌فرماید: در ابتداء می‌گوییم که همه مسلمین بدون اختلاف نظر اعتقاد

دارند بر وجوب طهارت بر کسی که نماز بر او واجب است هنگامی که وقت نماز فرا رسد، و آن واجب است بر شخصی که به حدّ حلم رسیده باشد و عاقل است ولی در این اختلاف کرده‌اند که آیا اسلام شرط وجوب آن است یا نه، این حکم ظاهر است. اما باطن آن طهارت باطنی است، و می‌گوییم که باطن نماز و روح آن مناجات با حق تعالی است چرا که در حدیث [قدسی] فرموده است، "فَسَمِّتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نَصْفَيْنِ." (نماز را بین خود و بنده ام دو نصف کردم). پس، ذکر مناجات کرد که بنده چنین می‌گوید، و خدا چنین. پس هرگاه که بنده بخواهد مناجات رب خود کند در هر کاری که باشد، بر او واجب است طهارت قلبش از هر چیزی که او را خارج سازد از مناجات ربش در آن فعل. هر گاه که متصف نباشد به این طهارت در وقت مناجاتش، مناجات او نکرده باشد، و بی ادب بوده باشد، پس، او به طرد و راندن شایسته تر باشد. ....

هم چنین شیخ در سرّ سکوت‌های نماز می‌فرماید: در هر حال، شکی نیست که سکوت ها سنّت می‌باشند. اما اسرار این سکوت ها و اعتبار آن نزد اهل الله، بدانکه خدا می‌فرماید، "نماز را بین خودم و بنده ام به دو نصف قسمت کردم"، و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود، "اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّ كُنْتَ لَا تَرَاهُ" (عبادت کن خدا آن طور که گویی او را می‌بینی!). پس، مصلی به مناجات ربش می‌ایستد، و او را در قبله خویش فرا روی خوش قرار می‌دهد، و در واقع نیز چنین است لیکن بدون تحدید و تشبیه بلکه آن گونه که شایسته جلال اوست. پس، مصلی مواجه می‌شود با ربش در قبله‌اش، این چنین وارد شده است از رسول صادق- صلی الله علیه وسلم. مناجات امری متقابل و دو طرفه است، و فعل دو فاعل است در بعضی از موطن ها ... پس، چون عبد بگوید، "الحمد لله رب العالمین"، خدا در آن هنگام می‌گوید ... پس، عبد باید بعد از فراغت از آیه، القاء سمع کند در حالی که شهید است (۳۷: ۵۰ ق). پس، باید از روی ادب سکوت کند تا ببندد حق- جل جلاله- در آن حال به او چه می‌گوید، و شایسته نیست در میان سخن خدا وارد شود. این ادب گفتگوست، و حق احق است به اینکه نسبت به او ادب ورزیده شود. پس، خدا می‌گوید که حمد من گفت بندهام، از میان بندگان گروهی این کلام را با گوش خود می‌شنوند، و اگر تو آن را نمی‌شنوی به گوش خود، بشنو آن را از روی ایمان به آن زیرا خبر داده است به آن. به همین نحو با تو سخن گفته می‌شود در هر آیه‌ایی به حسب آنچه آن آیه اقتضا دارد. ادب آن است که گوش فرا دهی به آنچه آنکه او را مناجات کرده ای به تو می‌گوید. اگر در میان کلام او، یعنی در حالی که با تو سخن می‌گوید، داخل شوی، بی ادبی نموده باشی. این امری است صادق در مورد هر متکلمی با کسی که با او سخن می‌گوید. پس، امر بین سامع و متکلم برای تحصیل فائده ابی است، و بدان آن کس را که ادب ندارد شاهان جلیس و سمیر (هم صحبت)، و آنیس خود نمی‌گیرند.

... و چون نمازگزار نباشد، مناجی نیست. در این حال [نماز]، حق با الفاظ مناجات نمی‌شود بلکه با حضور نزد او مناجات می‌شود. پس، وقتی گویند "الحمد لله رب العالمین" حاضر نباشد با خدا ...، حق در آن هنگام می‌گوید، حمد نمود مرا زبان عبدم، نه عبدم که بر او مناجات من واجب بود ولی اگر حاضر باشد گویند در گفتارش، خدا می‌فرماید، "حمد نمود مرا عبدم!" جبران می‌کند برای او به فضل خدا آنچه را از فرو گذاشته است زیرا هنگامی که عبد حاضر باشد حضور او متضمن حضور زبان و سائر جوارح نیز می‌باشد زیرا عین جمع می‌کند آنها را و اگر عین او حاضر نباشد، هیچ یک از جوارح او قیام به عبادت خدا نمی‌کنند ...

**توضیحات تفصیلی:** شیخ هم چنین در موضع دیگری از فتوحات در شرح این حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ": ... هنگامی که عالم بالله می‌گوید، "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" متعلق می‌سازد "باء" را به آنچه در حمد است از معنی فعل. همانطور که گفتیم، ثنای خدا گفته نمی‌شود مگر به توسط اَسْمَاءِ حَسَنَاءِ او. پس، [در اینجا] سه اسم از اَسْمَاءِ را ذکر فرمود. "الاسم الله" را به خاطر جامع و غیر مشتق بودن چه این اسم توصیف می‌کند ولی توصیف نمی‌شود زیرا آن برای اَسْمَاءِ مانند ذات است برای صفات. بنابر این، آن را اَوَّلِ ذِكْرِ فرمود از حیثی که دلیل است بر ذات ... سپس، فرمود عبد می‌گوید، "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" از حیثی که "الرحمن الرحيم" از اَسْمَاءِ مرکبه است مثل "بعلبك" و "رام هرمز"، و او را بدان می‌نامند از حیثی که آن اسمی برای اوست، نه از حیثی که آنها (مردم یا خلق) مرحوم می‌باشند، و نه از حیث تعلق رحمت به آنان، بلکه از آن حیث که آن صفتی است برای او - جل جلاله. پس، برای غیر الله ذکری در بِسْمَلَةً اصلاً نیست. هر جا که وارد شود اسمِ الهیّی که عالمی بر آن تقدم نداشته باشد که آن اسم را طلب نماید، و عالمی از آن تأخر نداشته باشد که آن اسم آن را طلب نماید، [مانند] این آیه، عارف در آن اسم نظر می‌کند از حیث دلالتش بر ذاتی که به آن نامیده شده است، نه از حیث صفتی که از آن برداشت می‌شود، و نه از حیث اشتقاقی که عالم نتیجه آن را طلب می‌کند، و به آن تعلق دارد، و آن را طلب می‌کند زیرا که صادر از آن است. ...

**اختلاف احوال ذاکرین در حمد خدا:** فرمود که چون عبد بگوید "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"، خدای تعالی بگوید، "ذکرني عبدي" (بنده ام یاد من نمود مرا!) و ذکر را به هیچ چیزی مقید نساخت به خاطر اختلاف احوال ذاکرین، یعنی آنچه باعث ذکر گفتن ایشان می‌شود. بعضی را رغبت به ذکر بر می‌انگیزد، عده ای را ترس، برخی را تعظیم و اجلال. پس، خدای تعالی پاسخ می‌دهد بر پائین ترین مراتب عالم، یعنی کسی که تلاوت به زبان می‌کند ولی نمی‌فهمد با قلبش زیرا تدبیر در آنچه می‌گوید نمی‌کند. ... پس این جواب خدا، "حمدني عبدي" نیست مگر برای کسی که پائین ترین مراتب حمد را بجا می‌آورد زیرا او به کرم خودش اعتبار می‌فرماید ضعیف‌ترین کس را که برای او خدا بهره‌ای از علم به خویش قرار داده است، ... و داخل می‌سازد در این اجمال آنچه بدان مخاطبه می‌شود عبد عامی کم علم یا اعجمی‌ایی را که علم به مدلول آنچه می‌خواند ندارد. این نکته را فهم کن که والله الملهم (الهام کننده خداست!)

**رحمت خدا و ثنا بر خدا:** سپس، از خدا نقل نمود که عبد می‌گوید، "الرحمن الرحيم"، و خدا می‌فرماید، "أَثْنِي عَلَيَّ عبدي" (بنده ام من را ثنا گفت!) یعنی به صفت رحمت زیرا این دو اسم از آن اشتقاق یافته اند، ولی نفرمود در چه چیزی [او را ثنا گفت] به سبب عموم رحمتش و برای آنکه عامی از رحمت خدا نمی‌شناسد چیزی را مگر بخشش آنچه موافق غرض اوست هر چند برای او زیان داشته باشد یا ... موجب بد بختی وی گردد ولی عارف چنین نیست زیرا رحمت الهی گاه به در صورتی مکروه مانند شرب دواء بد طعم و بد بو برای مریض به عبد می‌رسد که شفاء در آن مخفی است. ...

**قول خدای تعالی در ارتباط با "مالک يوم الدين":** سپس، خدای تعالی فرمود که چون عبد بگوید، "ملك يوم الدين" خدا بگوید، "مجدني عبدي" (بنده ام من را بزرگ داشت)، و در روایتی دیگر آمده است، "فَوْضَ إِلَيَّ عبدي" (بنده ام تفویض [امر خویش] نمود به من). این جواب عام است ... اما چون عارف بگوید، "ملك يوم الدين" يوم دين را محدود به دار آخرت نسازد، و ببیند که "الرحمن الرحيم" جدا نگردد از ملك يوم الدين زیرا این صفتی است برای آن دو. پس، جزاء در دنیا و آخرت باشد. برای همین، تشریح فرمود اقامه حدود را، و ظاهر می‌شود فساد "ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ" (۳۰:۴۱ الروم) و این عین جزاء است، پس يوم الدنيا نیز يوم الجزاء و خدا ملك يوم

الدين است. عارف می‌بیند که کفارات ساری می‌باشند در دنیا و انسان در دار دنیا سالم نمی‌ماند از امری که سینه اش را تنگ می‌سازد، حساً و عقلاً او را به درد می‌آورد ... آلام محدود و موقت می‌باشند ولی رحمت خدای تعالی غیر موقت است چه آن "وسعت کل شيء" ... پس، هر رنجی در دنیا و آخرت مکفر آموری است که واقع شده اند و محدود موقت می‌باشند، و آن جزاء است برای کسی که از آن درد می‌برد از صغیر و کبیر به شرط تعقل درد، ... نه به طریق احساس درد بدون تعقل آن. این مدرک را جز کسی که دارای کشف است درک نمی‌کند. کودک شیرخوار تعقل درد همراه با احساس آن نمی‌کند. این پدر و مادر او امثال آنها از کسانی که او را دوست دارند، یا دوست ندارند هستند، که درد می‌برند و تعقل درد می‌کنند و با مشاهده امراض طفل رنج می‌برند، و آن کفاره متعقل درد است. اگر آن عاقل ترحم به او نیز داشته باشد، علاوه بر تکفیر، مأجور نیز می‌باشد ... [گاه سائلی از کودکی در خواستی می‌کند، و او حاجت وی را بر نمی‌آورد، و سائل رنج می‌برد] اگر کودک درد و رنج برد، این جزاء مکفر دردی است که به سائل رساند با بر نیآوردن درخواستش، یا اگر او حیوانی را اذیت کند، سگی را سنگ زند، ... یا مورچه ایی را زیرا پا بکشد، یا هرچه از او صادر شود به قصد و به غیر قصد. سر این امر عجیب ساری است در موجودات، حتی انسان از وجود ابر درد می‌برد و سینه اش بدان تنگ می‌گردد. اینها کفاره آموری هستند انجام داده است خواه فراموش کرده باشد یا به یاد داشته باشد، همه اینها را اهل کشف می‌بینند از روی تحقیق در قول او، "ملك يوم الدين"

**ایاک نعبد وایاک نستعین:** آنچه قبل از این گذشت نصف خالص برای جناب الله بود، و عید را در آن اشتراکی نبود. سپس، عید می گوید، "ایاک نعبد وایاک نستعین" و خدا می فرماید، این بین من و بین عیدم می باشد و برای عیدم است آنچه را درخواست می نماید. این آیه متضمن سائل و مسؤلی مخاطب است، و آن "کاف" "ایاک" است، و "نعبد" و "نستعین" برای عید است زیرا او عابد و مستعین است. هنگامی که عید می گوید "ایاک" می یابد حق را به حرف خطاب و قرار می دهد او را فرا روی خود به اعلی جهت تحدید لیکن از روی امتثال قول شارع که ... تعلیم إحسان، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود، "أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ" (بپرستی خدا را آنچنان که گویا او را می بینی) پس، باید که مواجهه به حرف خطاب باشد ... این مشهدی است خیالی، و آن برزخی است، و این آیه نیز برزخی است و در آن اشتراك است بین حق و بین عیدش. خدا را واحد بکار برد و جمع نیست زیرا معبود واحد است، ولی خود را جمع بست... زیرا عابدین از عید کثیر می باشند و هریک از آنها طلب عون می کند. و مقصود از عبادات واحد است، پس، بر چشم عبادتی است، و بر گوش و بصر و زبان و دست و بطن و فرج و پا و قلب. برای همین گفت، "نعبد ونستعین" عالم نظر می کند به تفصیل عالمش و حکم نماز فرا می گیرد جمیع حالاتش را در ظاهر و باطن ... لسان مترجم است از زبان همه ... پس، بین آیا صادق هستی در این سخن "نعبد" پس، حاضر می سازد عارف همه این را در خاطرش، و حیاء می کند از اینکه در مناجاتش در نماز بگوید "ایاک نعبد" تا مبادا به او گفته شود، دروغ می گویی". پس، باید جمع کند این حالت خویش را بر عبادت رب خود تا اینکه به او گفته شود، "راست می گویی!" .... در این باب روایت شد برای ما از شیخ مقري أبو بكر محمد بن خلف بن صاف اللخمي از بعضی معلمین صالح که کودکی خردسال نزد او قرآن می خواند. او را دید که رنگش زرد است، از او راجع به حالش سوال کرد، بدو گفته شد که او همه شب را قیام به قرآن داشته است. به گفت ای فرزندم با خبر شدم که تو همه شب را قیام به قرآن داری. گفت: این چیزی است که به تو گفته شده است. گفت: ای فرزندم اگر امشب قیام نمودی، مرا حاضر ساز در قبله ات و بر من بخوان قرآن را در نمازت غافل نشو از من. جواب گفت: باشد. چون صبح شد به او گفت آیا آنچه را به تو گفتم انجام دادی؟ گفت: آری ای استاد. گفت: آیا ختم کردی قرآن را دیشب؟ گفت: نه، بیشتر از نصف قرآن نتوانستم. گفت: ای فرزندم این خوب است، امشب یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را جلوی خویش قرار ده، که آنان قرآن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند، و بخوان بر او و مواظب باش زیرا آنها آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده اند. پس لغزشی نداشته باش در تلاوت خود. گفت: ان شاء الله ای استاد چنین خواهم نمود. پس، چون صبح شد استادش از شیش سؤال کرد. گفت: ای استاد بیش از ربع قرآن را نخوانم. پس، گفت ای فرزندم امشب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر او قرآن نازل شد تلاوت نما، و بدان پیش چه کسی تلاوت می کنی. گفت: باشد. چون صبح شد، گفت ای استاد در طول شبم قادر به خواندن بیش از جزیی از قرآن یا نزدیک به آن نشدم. گفت: فرزندم چون شب شد، بخوان قرآن را در پیشگاه جبریل که آن را بر قلب محمد صلی الله علیه وسلم نازل ساخت، و مواظب قدر کسی که بر او قرآن می خوانی باش. چون صبح شد، گفت: ای استاد قادر نشدم مگر بر آیاتی چند از قرآن. گفت: فرزندم چون شب شد، توبه کن به سوی خدا، آماده باش و بدان که مصلي مناجی ریش است و او واقف است در پیشگاه او، بخوان بر او کلامش را و ببین بهره خودت را از قرآن. بهره آن تدبر در آن چیزی بود که خوانده می شود، و خواندن جمع حروف نیست ... بلکه تدبیر در معانی چیزی است که خوانده می شود، پس نادان مباش! چون صبح شد، استاد منتظر جوان ماند، او نیامد، کسی را نزد او فرستاد تا حالش را بپرسد، به او گفتند او مریض شده است. استاد به نزد او آمد، چون جوان او را بیدید، گریست، و گفت: ای استاد خدا ترا از من جزای خیر دهد. تا دیشب نمی دانستم که دروغگو می باشم. چون برای نماز برخاستم و حق تعالی را حاضر ساختم و من در پیشگاه او قرار گرفتم تا کتابش را بر او بخوانم، و شروع به فاتحه نمودم و رسیدم به "ایاک نعبد"، نظر کردم به نفسم، ندیدم که راست بگویم در سخنش. پس، حیاء کردم که در پیش او بگویم، "ایاک نعبد" در حالی که او می دانست من دروغ می گویم در سخنم. می دیدم نفسم را که با خواطرش مشغول است و از عبادت او به دور. پس، باقی ماندم در حالی قرائت می کردم از اول فاتحه تا "ملك يوم الدين" و قادر نبودم بر اینکه بگویم، "ایاک نعبد" ... و تا نماز صبح یک رکعت هم نخواندم و کبدم درد گرفت، اینک من نیستم جز رونده به سوی او در حالی که راضی نیستم از نفسم. سه روز نگذشت که جوان مرد، و چون او را دفن کردند استاد به قبر او آمد و سؤال کرد از حالش. صوت جوان را از قبرش شنید که می گفت: ای استاد:

أنا حيّ عند حيّ لم يحاسبني بشي

گفت استاد بازگشت به خانه اش و مریض شد در بسترش از اثر حال الفت و لاحق شد به او. پس، هرکس که بخواند "ایاک نعبد" را بر قرائت آن جوان قرائت کرده باشد آن را.

## 5. اقامه نماز برای یاد خداست: در این آیه کریمه خدای تعالی به موسی- علیه السلام- فرمود، "وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي" (۲۰:۱۴)

(طه) (و بر پادار نماز را به خاطر یاد من). پس از آن که امر فرمود به عبادت خدای سبحان، برپا داشتن نماز را از میان عبادات تاکید فرمود به خاطر قدر و منزلت آن در میان عبادات، و سبب چنین تاکیدی را نیز یاد او معرفی فرمود. چنان که

پیشتر گفته شد، "لِذِكْرِي" (به خاطر یاد من) را بیشتر به معنای یاد نمودن بنده از خدا دانسته‌اند، ولی برخی آن را به معنای یاد کردن خدای سبحان از بنده تفسیر نموده‌اند، چه فرمود، "فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ" (۲: ۱۵۲ البقرة) (پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم، و شکر گزارید مرا و کفران ننمایید مرا!) در پرتوی این آیه کریمه، شاید بتوان جمع بین نمود این دو تفسیر، و گفت که یاد نمودن بنده خدای سبحان را سبب یاد فرمودن خدا می‌شود بنده را. دیگر آن که یاد خدا بنده را به مراتب شریف‌تر برتر است از یاد بنده خدا را لیکن تناسب دارد با آن. یعنی، اگر برای مثال، بنده خدا را یاد کند در مقام افعال او - عزّ و جلّ -، خدا هم او را یاد فرماید با افعال خود، هم سان است اگر یاد بنده از حیث از اسماء و صفات، و یا ذات حقّ - تعالی - باشد، با آن که در یاد ذات به نحو اطلاق توسط احدی ممکن نیست و همیشه از وراء حجابی رقیق خواهد بود چنان که در بحث کلام خدا گذشت.

در هر صورت، دیدیم که مولی عبدالرزاق قاسانی ضمائر اول شخص مفرد را در "فَاعْبُدْنِي" (پس عبادت نما مرا)، و "لِذِكْرِي" (به خاطر یاد من) به خود خدای سبحان، یعنی ذاتش برگرداند، و در تفسیر این آیه کریمه فرمود:

تکرار فرمود، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" (همانا من خود الله هستم) با تأکید، و تبدیل ربّ به "الله" تا متوقف نشود نزد صفات در حضرت آسمانی، و محجوب از ذات زیرا "رب" همان اسمی است که با آن تجلی نموده است بر او، چرا که هنگام طلب هدایت و اقتباس، نمی بیند او را مگر به [صورت] آن اسم علیم هادی، که همان جبریل است. یعنی، همانا من واحد موصوف به جمیع صفات هستم، "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" (معبودی نیست بجز من) منکثر نمی شود و متعدد نمی گردد آنائیت و احدیت من با کثرت مظاهر و تعدد صفات، "فَاعْبُدْنِي" (پس، مرا عبادت کن!) مخصوص ساز عبادتت را به ذات من، نه اسماء و صفاتم، با عبادت ذاتی و آمادگی استعداد فناء منیت خود در حقیقت من و تسبیح مطلق ذات من، "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (و بر پا دار نماز را به یاد من!) یعنی، [بر پا دار] نماز شهود روحی را برای به یاد داشتن ذات من فوق نماز حضور قلبی برای به یاد داشتن صفات من! (پایان نقل)

تقویت و تأیید می‌شود این تفسیر با این که گاه متعلق ذکر خود پروردگار است و گاه اسم پروردگار، مثل آن که خدای تعالی می‌فرماید، "وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ" (۷: ۲۰۵ الأعراف) (و یاد کن پروردگارت را در نفست!)، و نیز، "وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا" (۷۳: ۸ المزمل) (و ذکر کن اسم پروردگارت را، و منقطع شو سوی او با انقطاعی نیکو!)

**مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه می‌فرماید:** "وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ" یعنی انقطاع به سوی عبادت او نما از هر چیزی با همت واحد، و عزم کامل. گفته اند تبتل، دل از دنیا بریدن است، و انقطاع الی الله تعالی، و امید خیر نداشتن از غیر اوست. مقصود طرد دنیاست و آنچه در آن می باشد، و التماس و درخواست آنچه نزد خداست. "تَبْتِيلًا" (انقطاعی) تأکید است برای تشویق بیشتر.

**مولی عبدالرزاق قاسانی می‌فرماید:** "وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ" (یاد کن نام پروردگارت را)، که آن همان خود تو است. یعنی بشناس نفس خودت را، و به یاد داشته باش آن را، و فراموشش نکن تا خدا فراموشت نکند، و تلاش کن در تحصیل کمال آن بعد از شناخت حقیقت آن، "وَ تَبَتَّلْ" (و ببر) و انقطاع الی الله داشته باش با روی گرداندن از غیر او با انقطاعی تام و در خور توجه! پیشتر در تفسیر همین سوره مبارکه از قول شیخ ابن عربی چنین گذشت، "ذاکر به ناچار کور است هر چند حق هم نشین او باشد، و کور کرده باشد او را ذکرش. پس، حق هم نشینی است غایب نزد هر ذاکری" (فتوحات مکیه، ت- عثمان یحیی، ج ۹، ص ۳۸۹-۳۸۸، ترجمه). این شاید همان معنایی باشد که گفته‌اند، "هنگام تجلی مذکور فانی می شود ذکر و ذاکر." با این حال، چنانچه مولانا می‌فرماید:

یاد یاران یار را میمون بود      خاصه کان لیلی و این مجنون بود

بخشی از سرّ و حکمت آن را در بیان شیخ اسماعیل حقّی در تفسیر آیه هشتم سوره مبارکه مزمل می‌توان یافت:

**ذکر علی الدوام خدا از وظائف مقربین است** خواه قلبی باشد یا زبانی یا ارکانی، و فرق نمی کند که انسان ایستاده باشد، یا نشسته، و یا بر پهلو خوابیده. این ذکر پروردگار را به اسماء حسنی او دانسته اند. رسول اکرم - ص - فرمود، "هر کس آنها را بر شمرد"، یعنی تحصیل کند آنها را، "داخل بهشت می شود." مراد از ذکر اسم خدا تعالی، در فکر او بودن و فراموش نکردن اوست. لذا، در قرآن کریم می فرماید، "وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ" (۱۸: ۲۴ الکهف) (ذکر کن پروردگارت را هنگامی که فراموش نمودی!) ذکر و نسیان در حقیقت هر دو از صفات قلب می باشند، و هنگام تجلی مذکور فانی می شود ذکر و ذاکر. چنان که گفته‌اند اشتغال به اسماء مجازی و دوام بر آن تا حدی که خدا آسان ساخته است اشکالی ندارد زیرا بین ذاکر و سرّ آن اسمی که به آن مشغول است و روح آن به عنایت خدا و فضلش مناسبتی حاصل می گردد به قدر اشتغال به آن. چون آن

مناسبت قوی گردد و کمالش رسد ...، مناسبت دومی حاصل می شود بین او و اسم حقیقی، و آن نیز چون کامل گردد ...، به جود حق سبحانه و عطاء او، حاصل گردد بین او و بین مسمای آن، حق تعالی، مناسبتی به مقدار مناسبت دوم از جهت قوه و کمال زیرا به سبب این مناسبت، قدس عبد غلبه می کند بر جنبه های رذالتش، و مناسب عالم قدس می گردد به قدر از بین رفتن رذالت. در آن هنگام، تجلی می کند حق سبحانه بر او از مرتبه آن اسم به حسب آن و به قدر استعدادش، و افاضه می کند بر او هر چه را بخواهد از علوم و معارف و اسرار الهیه و طبیعی ... یا از طریق اسباب و وسائط، یا بدون واسطه، یا به هر دو شکل ...

"و تَبَيَّنَ إِلَيْهِ تَبْيِينًا" انقطاع از دنیا به سوی خدا یعنی بریدن تام از غیر با عبادت و اخلاص و توجه کلی به سوی او همانگونه که خدای تعالی فرمود، "قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ" (۶: ۹۱ الأنعام) (بگو خدا، سپس وا بگذارشان). یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و از همگی روی بردار:

دل درو بند و از غیرش بگسل      هرچه جز اوست برون کن از دل